

فصل چهارم

شکفتن

سر به هم آورده دیدم برگ های نغمه را
اجتماع دوستان یک دلم آمد به یاد
صائب تبریزی



سرمایه می‌خوبان

با ادب باش که تکلیف جوانان ادب است
فرق مابین بنی آدم و حیوان ادب است
راحت روح زنان، زینت مردان ادب است

با ادب باش که سرمایه می‌خوبان ادب است
آیه آیه همه جا سوره می‌قرآن ادب است

با ادب باش که اندر همه جا یابی راه
در قیامت نشود روی سفید تو سیاه
همچو یوسف به سر تخت برآیی از چاه

با ادب باش که سرمایه می‌خوبان ادب است
آیه آیه همه جا سوره می‌قرآن ادب است

گرتو خواهی که دلت در دو جهان شاد شود
همه کس از سخت حنرم و دل شاد شود
خاطرت یک سره از رنج و غم آزاد شود

با ادب باش که سر مشق جوانان ادب است
آیه آیه همه جا سوره می‌قرآن ادب است

بی ادب می‌شود از فیض الهی محروم
خویش را می‌کند از جهل و ثقافت معدوم
از احادیث و روایات به ما شد معلوم

شرف و منزلت مرد سخندان ادب است
آیه آیه همه جا سوره می‌قرآن ادب است

گشت از علم و ادب، مذهب اسلام، عیان
شرح این مسئله امروز نلنجد به بیان
«خوش بود که محک تجسسه آید به میان»

محک خالص کافر ز مسلمان ادب است
آیه آیه همه جا سوره می قرآن ادب است

مرد را معرفت و علم و ادب می باید
روح را لذت تفریح و طرب می باید
گرچه در کسب هنر، رنج و تعب می باید

آن که هر مشکلی از وی شود آسان، ادب است
آیه آیه همه جا سوره می قرآن ادب است
نیم مثال



۱- چهار فایده‌ی باادب بودن را از درس پیدا کنید.

۲- این ابیات مولانا با کدام قسمت درس ارتباط دارند؟

از خدا جویم توفیق ادب بی ادب محروم ماند از لطف رب
بی ادب تنها ز خود را داشت بد بلکه آتش در همه آفاق زد

۳- آیه یا حدیثی بگویید که ما را به آداب و اخلاق نیکو دعوت کند.

۴-

دانش‌های زبانی و ادبی



نکته‌ی اول

به این گروه از کلمه‌ها توجه کنید :

۱- کافر و مسلمان، سیاه و سفید، آدم و حیوان، باادب و بی ادب

۲- رنج و تعب، رنج و غم، معرفت و علم، تفریح و طرب، شرف و منزلت، احادیث و روایات

می بینید که دسته‌ی اول هر دو کلمه که با هم آمده‌اند، معنای ضدّ هم دارند. به این دسته از کلمات **متضاد** می‌گویند.

دسته‌ی دوم، تقریباً معنای نزدیک به هم دارند. به این گروه از کلمه‌ها **مترادف** یا **هم‌معنی** می‌گویند.

آیا می‌توانید چند نمونه کلمه‌ی هم‌معنی و چند نمونه کلمه‌ی متضاد بگویید؟

نکته‌ی دوم

گاهی شاعران، برای تأکید بیش‌تر بر یک موضوع و برجسته‌سازی مفهوم آن، پس از هر چند بیت، مصراع یا بیتی را عیناً تکرار می‌کنند.

در شعری که خواندید، در پایان هر بند، مصراع «آیه آیه همه‌جا سوره‌ی قرآن ادب است» تکرار شده است. این ویژگی در برخی از ساخت‌های شعری ادبیات فارسی دیده می‌شود.

سیداشرف‌الدین حسینی معروف به «نسیم شمال» این قالب شعری را فراوان به کار برده است.

کار گروهی



۱- نوحه‌ها و ترانه‌ها معمولاً مصراع یا بیت ترجیعی دارند. نمونه‌هایی از آن را در گروه بیابید و در کلاس بخوانید.

۲- درباره‌ی چند خصوصیت اخلاقی که نوجوانان و جوانان شایسته باید داشته باشند، بحث و گفت‌وگو کنید.

۳- شعر را به صورت گروهی در کلاس اجرا کنید.

۱- با کلمه‌های زیر جمله بسازید.

تکلیف	شقاوت
زینت	معدوم
فیض	طرب

۲- مترادف و متضاد کلمه‌های زیر را بنویسید.

متضاد	مترادف	واژه
		صلح
		زیبا
		محروم
		خالص
		لذت

۳- مصراع «خوش بود گر محک تجربه آید به میان» از کیست؟ سه بیت آغازین این غزل را با خط خوش بنویسید.

۴- درباره‌ی «ویژگی‌های یک نوجوان شایسته»، یک بند بنویسید.

۵- املا :

– واژه‌ی «خورد» از «خوردن» و به معنای «آشامید و میل کرد» است و کلمه‌ی «خُرد» به معنای «ریز و کوچک» است. تشخیص املا‌ی درست این دو کلمه از طریق متن و معنا میسر است.

– املا‌ی برخی از واژه‌های عربی در فارسی با شکل عربی آن تفاوت ندارد؛ مانند امیرالمؤمنین، سیدالشهدا، مضاف الیه، بالاخره.

درس آزاد

۱-

۲-

۳-

۴-.....

دانش‌های زبانی و ادبی



نکته‌ی اوّل

نکته‌ی دوم

کار گروهی



.....: املا -

..... -

..... -

سفر شگفتن

حکیمی گفته است: «افسوس که جوان نمی‌داند و پیر نمی‌تواند». در میان سخنان و پندهای بزرگ‌ترها، این عبارت زیاد به کار می‌رود:

«ای کاش وقتی جوان بودیم، کسی به ما می‌گفت، چه کار کنیم تا در آینده وضع بهتری داشته باشیم» یا این که «اگر کسی به من می‌گفت چه کار کنم، الآن حتماً وضع بهتری داشتم».

اگر در پاسخ به حرف آن‌ها بگوییم: «ماهی را هر وقت از آب بگیریم، تازه است»، آه بلندی می‌کشند و می‌گویند: «هی! دیگر آن نیرو و انرژی جوانی در ما نیست». راست هم می‌گویند. آن‌ها فرصت‌های زیادی را از دست داده‌اند. هر حرکت ثانیه‌شمار ساعت، ما را از فرصت‌هایی که در اختیارمان هست، دور می‌کند.

مبادا گذر شتابان عمر را به مسخره بگیرید یا به حرف بزرگ‌ترهاتان گوش نکنید و از تجربه‌های آنان، بهره‌نگیرید. اگر چنین کنید، پانزده یا بیست سال دیگر، به خود یا به دیگری خواهید گفت: «ای کاش کسی را داشتیم که...»

به پانزده یا بیست یا حتی سی سال دیگر فکر کنید. با قدرت خیال خود به آینده بروید. چه

تصویری از آینده‌ی خود دارید؟ حتماً در آن تصویر رویایی، به زندگی شیرین و موفق می‌اندیشید. به شغل خوبی فکر می‌کنید که درآمدی عالی نصیب شما می‌کند. به احترام و اعتباری که برای خود کسب کرده‌اید، می‌اندیشید.

در نوجوانی، هرگز در خیال کسی نمی‌کنجد که در آینده به انسانی بی‌عاطفه و بد اخلاق تبدیل شود. تصور همه از آینده، یک زندگی آرمانی، منطقی و سرشار از عشق و عاطفه و انسانیت است. زندگی کردن به یادگیری اصول و روش‌هایی نیاز دارد. زندگی، یک سفر است. برای عده‌ای مدت آن کم و برای عده‌ای دیگر طولانی است. سفری پرفراز و نشیب است. اگر همیشه خود را یک مسافر به حساب بیاوریم، باید ویژگی‌های یک مسافر دائمی را در خود ایجاد کنیم و مهارت‌های لازم را برای کم کردن دشواری‌های سفر و لذت بخش کردن آن بیاموزیم. وقتی شما می‌خواهید به کوهستان بروید، ابزار لازم برای کوه‌نوردی را همراه خود می‌برید.



هرگاه نخواهید در مراسم مذهبی، مثل «دعای کمیل» یا «نماز جماعت» شرکت کنید، خود را با آداب خاص و لباس مناسب که حس و حال مذهبی شما را بالا ببرد، آراسته می‌سازید. سفر زندگی هم به مهارت‌هایی نیاز دارد که بدون آن‌ها، زندگی آینده، پر مشقت خواهد بود؛

مهارت‌هایی نظیر:

- خودآگاهی: شناخت توانایی‌ها، نیازها، استعدادها و ضعف‌های خود.

- ارتباط مؤثر: ارتباط درست و سنجیده با دیگران،

- تصمیم‌گیری: تدبیر مناسب در موقعیت‌های مهم زندگی،

- چیرگی بر احساسات و هیجانات: مهارت احساسات گوناگون مانند عشق، خشم و نفرت،

ترس و حتی شادی؛

- تفکر خلاق؛ مهارت در کشف و نوآوری، جست‌وجوی راه‌حل‌های جدید برای

رویارویی با مشکلات.

ما می‌توانیم با توکل به پروردگار و تلاش به این مهارت‌ها دست یابیم و زندگی خود را

سرشار از طراوت و شادابی و شکوفایی کنیم.

- ۱- علت اصلی بحران‌های زندگی چیست؟
- ۲- چرا زندگی به یک سفر تشبیه شده است؟
- ۳- برای حل مشکل کم‌رویی یا گستاخی، چه باید کرد؟
- ۴-

دانش‌های زیبانی و ادبی

نکته‌ی اوّل

– پرنده پرید. هواپیما نشست.
 – ما نباید فرصت‌ها را از دست دهیم. دانش‌آموزان، مهارت‌های زندگی را می‌آموزند.
 می‌بینید که فعل جمله‌های دسته‌ی دوم؛ علاوه بر نهاد، مفعول نیز دارند اما در جمله‌های دسته‌ی اوّل، مفعول وجود ندارد و نمی‌توان به این جمله‌ها مفعول اضافه کرد.
 فعل‌هایی که به مفعول نیاز دارند، **گذرا** یا **متعدّی** نام دارند و فعل‌هایی که تنها نهاد می‌پذیرند و به جزء دیگر نیاز ندارند، **ناگذرا** یا **لازم** نامیده می‌شوند. در سال‌های آینده، با شکل‌های گوناگون فعل گذرا یا متعدّی بیش‌تر آشنا خواهید شد.

نکته‌ی دوم

یکی از راه‌های زیباسازی و تأثیرگذار کردن نوشته‌ی ادبی، **بهره‌گیری از سخنان بزرگان**، **کلمات قصار و امثال و حکم** است. نویسندگان با استفاده از این جملات و گاه آیات و ابیات بر **اعتبار و ارزش کلام خود** می‌افزایند. برای نمونه سعدی، بیتی از فردوسی را در شعر خود این‌گونه به کار گرفته است :

چه خوش گفتم فردوسی پاکزاد که رحمت بر آن تربت پاک باد
« میازار موری که دانه کش است که جان دارد و جان شیرین خوش است »

یا نظامی اثر معروف خود، مخزن الاسرار را با این بیت آغاز می کند که مصراع اول آن برگرفته از قرآن است :

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ هست کلید در گنج حکیم

آیا می توانید چند نمونه از این شیوه را در درس بیابید؟

کار گروهی



- ۱- روایت «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ، فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ»: هر کس خود را بشناسد، خدای خویش را شناخته است»، با کدام مهارت زندگی ارتباط دارد؟
- ۲- برای دوست یابی و حفظ دوستان خوب، به چه مهارت هایی نیاز داریم؟
- ۳- متنی تهیه کنید که از آیات و روایات و اشعار مناسب استفاده شده باشد. آن را در کلاس بخوانید.

۱- به کمک نشانه‌ی «را» با کلمات و ترکیب‌های زیر، جمله بسازید.

راه طولانی	مهارت‌های زندگی
عقربه	مراسم
عاطفه	واقعیت

۲- با فعل‌های زیر جمله بسازید، سپس گذرا یا ناگذرا بودن آن‌ها را مشخص کنید.

دوید	رساندید
نوشتیم	رسیدند

۳- برای داشتن خانواده‌ای آرام و بانشاط چه باید کرد؟ (یک بند بنویسید)

۴- درباره‌ی نوجوانی دو بند بنویسید و در آن از آیات، روایات، ابیات، کلمات قصار یا امثال و حکم استفاده کنید و نشانه‌های نگارشی را در آن به کار ببرید.

۵- اثنا :

– بهره‌گیری از «تضمین» متناسب با موضوع و محتوای نوشته، بر تأثیر و ارزش آن می‌افزاید.
 – رعایت «بندنویسی» (پاراگراف‌بندی) در اثنا سبب زیبایی و انسجام نوشته می‌شود.

آداب مطالعه (۱)

برای مطالعه‌ی مناسب به نکات زیر توجه کنید :

- با نام خدا و یاد او و با وضو و طهارت به مطالعه بپردازیم.
- برای علامت‌گذاری و یادداشت‌برداری، ابزار و وسایل آن به ویژه مداد را تهیه کنیم تا هنگام خواندن متن، تمرکز حواس خویشتن را از دست ندهیم.
- مطالعه را با فهم، تفکر و نقد و تحلیل زینت دهیم و به آسانی از مطالب نگذریم.
- خلاصه کردن مطالب، یادداشت‌برداری، مرور و بازگویی را فراموش نکنیم.
- سعی کنیم با چشم بخوانیم، نه با لب‌ها.
- جمله جمله مطالعه کنیم، نه کلمه کلمه.
- به کتاب‌های مناسب و نویسنده‌ی آنها احترام بگذاریم و مطالب را به خوبی یاد بگیریم.

جوانه و سنگ

خاک تشنه تکانی خورد و ذرات ریز آن جابه‌جا شدند. جنب و جوشی ناآشنا، زمین تیره را در خود گرفت. موجود تازه، سر از خاک بیرون آورد. جوانه‌ای در حال به دنیا آمدن بود. جوانه تلاش می‌کرد سرش را از دل خاک تیره بیرون بیاورد. ذرات سنگین خاک را کنار می‌زد. دستش را به دانه‌های شن می‌گرفت و خودش را بالا می‌کشید. سرانجام، پس از چند ساعت تلاش، آرام آرام سینه‌ی خاک را شکافت و سرش را بیرون آورد. پیش پایش سنگ بزرگی بر زمین نشست بود.



جوانه نگاهی به سنگ کرد؛ نفس راحتی کشید و گفت: «آه ... نمی‌دانی زیر زمین چه قدر تاریک بود!»

بعد سرش را بالا آورد و به آسمان نگاه کرد. خورشید نور گرمش را به صورت او پاشید. جوانه اخم‌هایش را در هم کشید. سنگ لبخندی زد و با مهربانی گفت: «جوانه‌ی عزیز، به سرزمین ما خوش آمدی! سال‌هاست که در این جا جوانه‌ای سر از خاک بیرون نیاورده است».

جوانه با نگرانی به اطراف نگاه کرد. سنگ پرسید: «به دنبال چیزی می‌گردی؟»

جوانه گفت: «بله، تشنه‌ام، آب می‌خواهم».

سنگ گفت: «این جا سرزمین خشک و بی‌آبی است. تو تنها جوانه‌ای هستی که در این سرزمین بی‌حاصل سر از خاک بیرون آورده‌ای».

جوانه دوباره نگاه نگرانش را به اطراف دوخت و لب‌های خشکش را چند بار باز و بسته کرد. تشنگی او را بی‌تاب کرده بود. با ناراحتی گفت: «من جوانه‌ی کوچکی هستم. به آب نیاز دارم. اگر آب به من نرسد، از تشنگی می‌میرم!»

سنگ گفت: «تو جوانه‌ی زیبایی هستی! تو به این سرزمین بی‌حاصل شادی و طراوت بخشیده‌ای. من برای نجات تو، آب را از هر کجا که باشد، به این سرزمین خشک دعوت می‌کنم».

جوانه دهان خشکش را باز کرد تا چیزی بگوید اما اندوه تشنگی و خستگی راه، او را از پای درآورده بود. سرش را روی زانوی سنگ گذاشت و بی‌حال و خسته به خواب رفت.

سنجاقک زیبایی بال زنان از راه رسید. بال‌های ظریف سنجاقک در روشنایی روز می‌درخشید. بالای سر سنگ که رسید، سنگ از زیر بال‌های او آسمان را نگاه کرد. آسمان از زیر بال‌های سنجاقک، آبی‌تر دیده می‌شد. سنجاقک کمی دور و بر جوانه چرخید و بعد کنار سنگ روی زمین نشست.

سنجاقک روبه سنگ کرد و گفت: «دیروز، وقتی از این جا می‌گذشتم، جوانه‌ای در کنار تو نبود».

سنگ گفت: «این جوانه‌ی زیبا، همین چند لحظه‌ی پیش سر از خاک بیرون آورد اما تشنگی و خستگی راه، او را از پای درآورده است. اگر آب به او نرسد، در این سرزمین گرم و خشک از تشنگی می‌میرد. من در جست‌وجوی راهی هستم تا جوانه را از مرگ نجات بدهم».

سنجاقک گفت: «تو سنگ مهربانی هستی ولی سنگ چه طور می‌تواند به یک گیاه تشنه کمک کند؟»

سنگ گفت: «اگر تو کمک کنی، ریشه‌ی خشک این جوانه سیراب می‌شود. من مرداب پیری



را می‌شناسم که سال‌هاست در چند قدمی این‌جا به خواب رفته است. سنجاقک مهربان! پیش مرداب برو و او را از خواب بیدار کن. به او بگو در نزدیکی تو جوانه‌ای در حال مرگ است. بگو، اگر خودت را به او برسانی، سبز می‌شود و همه‌جا را از زیبایی و عطر خود پر می‌کند».

سنجاقک به هوا پرید. بال‌های توری‌اش را تکان داد و فریاد زد: «من برای جوانه آب می‌آورم».

جوانه با شنیدن اسم آب، چشم‌هایش را باز کرد و سرش را بالا آورد و سنجاقک را، تا زمانی که در افق از نظر ناپدید شد، نگاه کرد. بعد جوانه لبخند غمگینی زد. نور کم رنگ شادی، در قلبش جان می‌گرفت. با خوش‌حالی و امید دوباره سرش را روی زانوی سنگ گذاشت و چشم‌هایش را بست.

سنگ با بی‌صبری در انتظار بازگشت سنجاقک بود. گاهی چشم‌هایش را می‌بست و به فکر فرومی‌رفت. به سبزه‌ها و جوانه‌های بی‌شماری فکر می‌کرد که پس از جاری شدن مرداب، به دنیا می‌آیند.

هوا گرم‌تر شده بود. خورشید هر لحظه نور گرم و سوزانش را بیش‌تر بر سینه‌ی زمین پهن می‌کرد. در اطراف سنگ، همه‌چیز آرام بود. تنها گاهی بوته‌های خار تکانی می‌خوردند و یا صدای خزیدن حشره‌ای بر زمین گرم، به گوش می‌رسید. سنگ خسته بود. پشتش از تابش نور خورشید گرم شده بود. چشم‌هایش را برهم گذاشت و آرام آرام به خواب رفت اما ناگهان از دنیای خواب و خیال بیرون آمد و دوباره به افق خیره شد. اندیشه‌ی تشنگی جوانه، لحظه‌ای او را آرام نمی‌گذاشت. سنگ در انتظار بازگشت سنجاقک، لحظه‌ها را می‌شمرد.

سنجاقک بال‌زنان خود را به مرداب رساند. مرداب آسوده و بی‌خیال زیر نور داغ خورشید دراز کشیده و به خواب رفته بود. کمی، آن طرف‌تر، گیاه کوچکی از تشنگی مرده بود. دست‌های گیاه به طرف مرداب دراز شده بود؛ مثل این بود که در آخرین لحظه‌های زندگی خود می‌خواست چیزی به مرداب بگوید.

سنجاقک به مرداب که از زندگی آرام و یک نواختش راضی بود، نگاه کرد. قلبش از درد فشرده شد. بال‌هایش را به هم زد و روی یکی از نی‌های درون مرداب نشست و آن را تکان داد.

مرداب حرکتی نکرد و با ناراحتی گفت: «چه کسی می‌خواهد خواب راحت را از من بگیرد»؟

سنجاقک گفت: «دوست من! در چند قدمی تو جوانه‌ای در حال مرگ است. جوانه تشنه است و آب می‌خواهد. اگر خودت را به او برسانی، سبز می‌شود و همه‌جا را از زیبایی و عطر خود پر می‌کند».

مرداب اخم‌هایش را درهم کشید و گفت: «من سرسبزی و طراوت را دوست ندارم! زودتر از پیش من برو تا بقیه‌ی خواب‌های خوشم را ببینم!»

سنجاقک با غم و اندوه به مرداب نگاه کرد. مرداب دوباره به خواب فرورفته بود. همه جا ساکت و آرام بود. تنها گاهی صدای بال زدن پرنده‌ای سکوت تلخ مرداب را می‌شکست. سنجاقک به هوا پرید و بال‌زنان خودش را به جوانه و سنگ رساند. لب‌های خشک جوانه با دیدن سنجاقک به خنده باز شد و با خوش حالی گفت: «سنجاقک مهربان! برایم از مرداب بگو. از سرسبزی و آب بگو. آیا مرداب قبول کرد خودش را به من برساند؟»

سنجاقک گفت: «اگر مرداب راه می‌افتاد و بر زمین جاری می‌شد، دیگر مرداب نبود، جویبار بود، یا رودخانه‌ی قشنگی بود که طراوت و سرسبزی را به این دشت بی‌حاصل به ارمغان می‌آورد اما مرداب گفت که طراوت و سرسبزی را دوست ندارد.»

سنگ آهی کشید و به آسمان نگاه کرد. بر زمینه‌ی آبی آسمان، پرنده‌ای در پرواز بود. پرنده آن قدر بالا بود که مثل نقطه‌ی سیاه کوچکی به نظر می‌رسید. سنگ با نگاهی غمگین او را دنبال کرد. بعد آهی کشید و با ناامیدی گفت: «بله، مرداب طراوت و سرسبزی را دوست ندارد. مرداب از جنس جویبار و رود و دریاست ولی قلبش از سنگ است. دل مرداب حتی از بدن من هم سخت‌تر است. او خشک شدن جوانه‌ها و گل‌ها را می‌بیند اما دستش را برای نجات آن‌ها دراز نمی‌کند.»

جوانه با ناامیدی سرش را پایین انداخت. اندوه زیادی در قلب کوچکش لانه کرده بود. تشنگی داشت کم‌کم او را از پای درمی‌آورد. اندوه بزرگ جوانه، سنگ را هم آزار می‌داد.

حشره‌ی کوچک با شتاب از کنار سنگ گذشت و خودش را در میان شاخه‌های یک بوته‌ی خار پنهان کرد. سنگ، به نقطه‌ای که حشره در آن جا پنهان شده بود، خیره شد. بعد سرش را بالا آورد و به بوته‌ی خار نگاه کرد. بوته‌ی خار با تعجب گفت: «چرا این‌طور به من خیره شده‌ای؟»

سنگ به خود آمد و گفت: «ای بوته‌ی خار! تو همیشه سرسبزی. بگو که برای ادامه‌ی زندگی آب را از کجا به دست می‌آوری؟»

بوته‌ی خار گفت: «آب را برای چه می‌خواهی؟»

سنگ، جوانه را که بی‌حال و ناتوان بر زمین افتاده بود، به بوته‌ی خار نشان داد و گفت: «این جوانه تشنه است و آب می‌خواهد. چگونه می‌توانم ریشه‌ی خشک او را سیراب کنم؟»

بوته‌ی خار گفت: «سال‌هاست که خاک شور این دشت، طعم گوارای آب را نچشیده است. در این زمین خشک نه جویباری هست، نه رودی و نه چشمه‌ای. ما بوته‌های خار، با ریشه‌های بلندمان

آب را از دل زمین بیرون می کشیم. در این زمین خشک، گاهی جوانه‌ای سراز خاک بیرون می آورد ولی از تشنگی می میرد. تشنگی، جوانه‌ی تو را هم از پای درمی آورد».

چیزی در قلب سنگ فشرده شد. اندیشه‌ی مرگ جوانه، دلش را به درد آورد. جوانه که از تشنگی بی تاب شده بود، با ناامیدی خودش را به این طرف و آن طرف می کشید. ریشه‌ی کوچکش را برای پیدا کردن آب در دل زمین به هرسویی می فرستاد. خورشید سرش را به سینه‌ی آسمان تکیه داده بود و گرم تر از همیشه می تابید. جوانه به سختی نفس می کشید و سنگ با اندوه بسیار به او نگاه می کرد.

جوانه آرام آرام بر زمین افتاد. انگار چیزی در دل سنگ شکست. قلبش فشرده شد. چشم‌هایش را بست تا مرگ جوانه را نبیند. چشم‌های جوانه نیمه باز بود و آخرین نگاه‌های خود را در جست‌وجوی آب به روی خاک می فرستاد. دیگر جوانه همه جا را تیره و تار می دید. تاریکی هر لحظه بیش تر می شد اما در لحظه‌ای که تیرگی می خواست جوانه را برای همیشه در خود بگیرد، ناگهان رطوبت دل پذیر و گوارایی را در ریشه‌اش احساس کرد. سرش را بالا آورد و فریاد زد: «آب! بوی آب می شنوم!».

جوانه تکانی خورد و به جلو نگاه کرد. تیرگی از برابر چشم‌هایش گریخته بود و او همه چیز را به روشنی می دید. جوانه به زمین خیره شد. آب پاک و درخشانی زیر پایش بر زمین دشت جاری بود. آب به روشنی آفتاب بود و به زیبایی زندگی.

جوانه، با بهت و حیرت به این آب دل‌پذیر و خنک نگاه کرد. ریشه‌اش را به دست جریان آب خنک سپرد و برگ‌های کوچکش را در آب شست. خاک تشنه، آب را با دل و جان می مکید. جوانه با تعجب به اطراف نگاه کرد تا سرچشمه‌ی این آب دل‌پذیر را پیدا کند اما ناگهان برجای خود خشکش زد: سنگ شکافته شده بود و از قلب او، چشمه‌ی پاک و زلالی می جوشید.

فرصتی برای اندیشیدن



۱- درباره‌ی ارتباط محتوایی این داستان با مصراع «از محبت خارها گل

می شود»، توضیح دهید.

۲- به نظر شما چه عواملی سبب گردید، از دل سنگ، چشمه‌ی پاک و زلال

جاری شود؟

فصل پنجم

اخلاق و زندگی

ده روزه مہر کردون، افنازا است و افنون

نیک کی بر جای یاران فرصت شمار یارا

حافظ



پند پدر

۱ زین گفته سعادت تو جویم
می باش به عمر خود سحر خیز
با مادر خویش مهربان باش
با چشم ادب نگر پدر را
۵ چون این دو شوند از تو خرسند
چون با ادب و تمیز باشی
می کوش که هر چه گوید استاد
ز نهار مگو سخن به جز راست
هر شب که روی به جامه می خواب
۱۰ کان روز به علم تو چه افزود
روزی که در آن نکرده ای کار
آن روز ز عمر خویش م شمار
پس یاد بگیر هر چه گویم
وز خواب سحرگمان بهره میز
آماده می خدش به جان باش
از گفته می او بیچ سر را
خرسند شود ز تو خداوند
پیش همه کس عزیز باشی
گیری همه را به چاکلی یاد
هر چند تو را در آن ضررهاست
کن نیک تأمل اندر این باب
وز کرده می خود چه برده ای سود
آن روز ز عمر خویش م شمار
ایرج میرزا



- ۱- شاعر برای سعادت و خوش بختی چه کارهایی را پیش نهاد می کند؟
- ۲- این جمله «جز راست نباید گفت؛ هر راست نشاید گفت»، با کدام قسمت شعر تناسب دارد؟
- ۳- برای پُربار کردن روزهای زندگی چه باید کرد؟
- ۴-



نکته‌ی اوّل

در دوره‌ی ابتدایی خواندید که شاعر گاه کلمه‌ها را به شکل کوتاه شده یا **مخفّف** در شعر می‌آورد؛ مثلاً به جای «بیرون»، «برون»، و به جای «اکنون»، «کنون» می‌گوید اما چرا شاعر این کار را می‌کند؟ می‌دانید شعر وزن دارد و شاعر برای رعایت وزن گاه مجبور است کلمه‌ها را مخفّف کند. به این بیت درس توجه کنید :

می‌باش به عمر خود سحر خیز وز خواب سحر گمان پرهیز

دو کلمه‌ای که مشخص شده‌اند، مخفّف هستند. اکنون بیت را به شکل غیر مخفّف بخوانید؛ چه می‌شود؟ پس شاعر از کاربرد مخفّف ناگزیر است. نمونه‌هایی دیگر را از این گونه، در شعر بیابید.

نکته‌ی دوم

شعری که خواندیم، سرشار از موعظه و پند و اندرز بود. شاعران و نویسندگان همه‌ی ملت‌ها، سروده‌ها و نوشته‌هایی دارند که در آن‌ها، راه بهتر زیستن و خوش‌بختی و سعادت را نشان می‌دهند. به این نوع سروده‌ها و نوشته‌ها **ادبیات اندرزی یا تعلیمی** می‌گویند. «بوستان» و «گلستان» سعدی، «مثنوی معنوی» مولوی و «کلیله و دمنه» از بهترین نمونه‌های ادبیات تعلیمی ایران به‌شمار می‌آیند.

کار گروهی



- ۱- پیامبر (ص) می‌فرماید :
«قُولُوا الْحَقَّ وَلَوْ عَلَيَّ أَنْفُسِكُمْ : حق را بگوئید هر چند به زیانتان باشد.»
درباره‌ی این سخن و ارتباط آن با شعر درس، گفت‌وگو کنید.
- ۲- دو نمونه نظم و نثر تعلیمی در کتابتان بیابید و درباره‌ی آن‌ها گفت‌وگو کنید.
- ۳- درباره‌ی احترام به بزرگ‌ترها، والدین و معلمان، گفت‌وگو کنید.

۱- بیت سوم و ششم را یک بار با خطّ زیبا بنویسید.

۲- واژه‌های زیر را در جمله به کار ببرید.

هان	تأمل
زنهار	چابک

۳- بیت‌های درس را که ردیف دارند، بنویسید و زیر قافیه‌ی آن‌ها، خط بکشید.

۴- درباره‌ی مفهوم بیت پایانی درس، یک بند بنویسید.

۵- شعر ایرج میرزا تحت تأثیر شعر نظامی سروده شده است. نظامی فرزند خویش را نصیحت

کرده است. بیت زیر از نظامی با کدام قسمت درس ارتباط معنایی دارد؟

غافل‌ترین نه وقت بازی است وقت هنر است و سرفرازی است

۶- املا :

– واژه‌ی «شست» به معنای انگشت بزرگ دست و پا و واژه‌ی «شصت» برای عدد به کار می‌رود. در املا توجه به شکل صحیح این دو واژه ضروری است.

– کلمه‌های مخفف (کوتاه شده) معمولاً به همان صورت که تلفظ و شنیده می‌شود، باید نوشته شود.

اخلاق نیکان

آورده‌اند که شیخ جنید بغدادی (از عارفان قرن سوم هجری) از شهر بیرون رفت و میدان از پی او می‌رفتند. شیخ از احوال بهلول پرسید. میدان گفتند: «او مرد دیوانه‌ای است و تو را با او چه کار؟» گفت: «او را طلب کنید که مرا با او کار است». او را در صحرایی یافتند و شیخ را پیش او بردند. شیخ سلام کرد، بهلول جواب سلام او را داد. فرمود: «تویی شیخ بغداد که مردم را ارشاد می‌کنی؟» عرض کرد: «آری». بهلول فرمود: «باری، طعام خوردن خود را می‌دانی؟» عرض کرد: «اول» بسم الله «می‌گویم، از پیش خود می‌خورم. لقمه‌ی کوچک برمی‌دارم.» بهلول برخاست و فرمود: «تو می‌خواهی مرشد خلق باشی در صورتی که هنوز طعام خوردن خود را نمی‌دانی» و به راه خود رفت. پس میدان، شیخ را گفتند: «یا شیخ! این مرد دیوانه است.» شیخ در پی او روان شد و گفت: «مرا با او کار است». چون بهلول به ویرانه‌ای رسید، باز نشست. جنید به او رسید. بهلول پرسید: «آیا سخن گفتن خود را می‌دانی؟» عرض کرد: «آری. به قدر می‌گویم و بی‌موقع و بی‌حساب نمی‌گویم. به قدر فهم مستمعان می‌گویم و ...» بهلول گفت: «چه جای طعام خوردن که سخن گفتن هم نمی‌دانی». پس برخاست و برفت.

جنید باز به دنبال او رفت تا به او رسید. بهلول گفت: «تو از من چه می‌خواهی؟ تو که

آداب طعام خوردن و سخن گفتن خود را نمی‌دانی. باری آداب خوابیدن خود را می‌دانی؟» عرض کرد: «آری می‌دانم»، پس آن چه آداب خوابیدن بود که از حضرت رسول (ص) رسیده بود، بیان کرد. بهلول گفت: «فهمیدم که آداب خوابیدن هم نمی‌دانی». خواست برخیزد. جنید دانش بگرفت و گفت: «من نمی‌دانم، تو از بهر خدا، مرا بیاموز». بهلول گفت: «تو دعوی دانایی می‌کردی، اکنون که به نادانی خود معترف شدی، تو را بیاموزم. بدان که این‌ها که تو گفتی همه فرع است و اصل در خوردن، آن است که لقمه‌ی حلال باید و اگر حرام را صد از این گونه آداب به جایاوری فایده ندارد و سبب تاریکی دل شود. در سخن گفتن نیز باید اول، دل، پاک باشد و نیت درست باشد و آن گفتن برای رضای خدا باشد و گرنه سکوت و خاموشی بهتر و نیکوتر باشد و در آداب خواب، اصل این است که در دل تو بغض و کینه و حسد مسلمانان نباشد و در ذکر حق باشی تا به خواب روی». جنید دست بهلول را بوسید و او را دعا کرد.

جامع التمثیل، محمد جله رودی

اخلاق رایانه‌امی

علم و دانش و دست‌آوردهای جدید علمی، پیوسته چهره‌ی جهان و چگونگی زیست انسان را دگرگون می‌سازد. بشر به کمک عقل و استعداد خدادادی خویش تلاش می‌کند تا ابزار پیچیده آورد که رنج زندگی را کم کند و بر آسایش آن بیفزاید.

روزگاری چرتکه، چاپار، پیک، پرنده‌ی نامه‌رسان و اسطراب در جامعه و محیط زندگی اجتماعی نقش داشته‌اند، امروزه این عنوان‌ها و کلمات، کارایی ندارند. اکنون عصر چیرگی ماشین و رایانه و به طور کل، روزگار تسلط دست‌آوردهای علمی و فناوری بر تار و پود زندگی بشر است. انسان موجودی اجتماعی است و هر جامعه‌ای در سرزمین ویژه‌ای، دین، زبان، اخلاق، آداب و هنج‌های فرهنگی و سنت‌های اعتقادی، باورها و ارزش‌های خاصی دارد. افراد جامعه در برخوردها و داد و ستدها با هم و با دیگران، پای‌بند به آن اعتقادات و هنج‌های اخلاقی و آداب اجتماعی هستند.

خانواده کوچک‌ترین بخش اجتماع است و برای خود، هنجار و حریم و قانون و آدابی دارد.



اهل هر خانواده متناسب با آن آداب و معیارهای اخلاقی تربیت می‌شوند و حریم و حرمت یکدیگر و اجتماع را پاس می‌دارند. هر کس به آسانی نمی‌تواند آن حریم و دیوار امنیت خانواده را فرو بریزد و وارد فضای پاک و امن آن بشود.

یکی از آسیب‌های جدی جامعه‌ی ماشینی و آراسته به علم و فن و رایانه، استفاده‌ی نابه‌جا و نسجیده از امکاناتی است که فراهم آمده است. کوبی هر یک ابزاری شده‌اند تا ما را از هویت اصلی خویش، دور سازند. شکستن شکوه و حرمت انسانی و کم رنگ شدن آداب و اخلاق، ره‌آورد تمدن ماشینی و علم زده‌ی غرب است.

رایانه، اینترنت، تلفن همراه و دیگر تولیدات علمی، از مظاهر آفرینش‌گری انسان، این بنده‌ی ضعیف خداوند است. اینترنت، پنجره‌ای است رو به جهان بیرون، پنجره‌ای باز به هر سمت و سو که ممکن است منظره‌ی سرسبز و روح‌انگیز از جلوه‌ی جمال پروردگار را نشان دهد یا وارونه‌ی آن، فضایی طوفان‌خیز و پر گل و لای را پیش چشم آورد و بوی ناخوش آن فضای خانه‌ی شما را نیز فرا بگیرد.

علم و فن و همه‌ی آن‌چه از ره‌آورد دانش بشری پدید می‌آیند، زمانی مفیدند که در راه درست و خدمت به پیشرفت خلق خدا به کار گرفته شوند و انسان را در مسیر کمال و رسیدن به اخلاق متعالی کمک کنند و گرنه سبب غفلت و اسارت انسان می‌شوند و ابزاری برای به‌پوچی و نابودی کشاندن بشر به شمار می‌آیند.

امروزه که دشمنان این ملت، از راه این ابزارها جنگ نرم را بی‌پایان آغاز کرده‌اند تا غوغایی بیافرینند، اگر کاربران اینترنت و فناوری جدید به اخلاق علمی و فضایل انسانی آراسته نشوند و حریم قانون و دین و هنجارهای اخلاقی، ارزشی و فرهنگی را رعایت نکنند؛ اینترنت همچون بمب ویرانگری خواهد شد در هر خانواده؛ بنابراین، اخلاق رایانه‌ای یا فناوری، بیانگر پایبندی ما به اخلاق فردی و ارزش‌های اجتماعی و رعایت حقوق دیگران است.



- ۱- سه درس که بهلول به جنید آموخت، چه بود؟
- ۲- در زندگی امروزی، چه آسیب‌هایی انسان را تهدید می‌کند؟
- ۳- به نظر شما بهترین زمان سخن گفتن و بهترین زمان سکوت و خاموشی، چه هنگامی است؟
- ۴-

دانش‌های زبانی و ادبی



نکته‌ی اوّل

- به فعل جمله‌های زیر توجه کنید :
- اوّل هر کاری «بسم‌الله» می‌گویم.
- کاش همیشه حقیقت را ببینیم.

هر دو فعل از بن مضارع ساخته شده‌اند و هر دو انجام کار در زمان حال را نشان می‌دهند. به ساخت فعل‌ها در جدول نگاه کنید :

پیشوند	بن فعل	شناسه	فعل
می	(گو(ی)	مَ، ی، دَ، یم، ید، ند	مضارع اخباری
ب	بین	مَ، ی، دَ، یم، ید، ند	مضارع التزامی

مضارع التزامی را وقتی به کار می‌بریم که فعل با شک و تردید یا شرط، آرزو و ... همراه باشد. **مضارع اخباری** انجام کاری را در زمان حال و آینده، خبر می‌دهد.

نکته‌ی دوم

در متن «اخلاق نیکان»، دیدیم که جمله‌ها، کوتاه و رسا هستند. همین ویژگی باعث می‌شود که مقصود متن را بهتر بفهمیم و از آن بیش‌تر لذت ببریم. یکی از شیوه‌های کوتاه‌نویسی، استفاده از کلمات قصار، امثال و حکم و حکایات و ضرب‌المثل‌هاست.

کوتاه‌گویی و کوتاه‌نویسی، هنر بزرگی است. اگر بتوانیم مقصود و منظور خود را کوتاه، زیبا و رسا بیان کنیم، تأثیر سخن ما بیش‌تر خواهد شد و چه بسا، شنونده و خواننده عین سخن ما را به ذهن بسپارد.

کار گروهی



- ۱- درباره‌ی آداب غذا خوردن و سفر کردن گفت‌وگو کنید.
- ۲- درباره‌ی به‌کارگیری درست تلفن همراه و رایانه گفت‌وگو کنید.
- ۳- دو متن درس (اخلاق نیکان، اخلاق رایانه‌ای) را با هم مقایسه کنید و تفاوت‌ها و همانندی‌های آن دو را بیان نمایید.

۱- جدول زیر را کامل کنید.

مضارع التزامی						مضارع اخباری						بن فعل
سوم	دوم	اول	سوم	دوم	اول	سوم	دوم	اول	سوم	دوم	اول	
شخص	شخص	شخص	شخص	شخص	شخص	شخص	شخص	شخص	شخص	شخص	شخص	
جمع	جمع	جمع	مفرد	مفرد	مفرد	جمع	جمع	جمع	مفرد	مفرد	مفرد	
												نویس
												خوان

۲- یک بند بنویسید و در آن از ضرب‌المثل یا کلمات قصار استفاده کنید.

۳- چهار کلمه‌ی مهم از متن «اخلاق رایانه‌ای» بیابید و با هر یک جمله‌ای بنویسید.

۴- درباره‌ی اخلاق اجتماعی انسان امروز، یک بند بنویسید.

۵- حکایت دیگری از بهلول که نکته‌ای آموزنده داشته باشد، بیابید و بنویسید.

۶- انشا :

– در کوتاه‌نویسی باید دقت کنیم مطالب اصلی فراموش نشود.
 – به‌خاطر سپردن حکایات، مثل‌ها، کلمات قصار و اشعار مناسب برای پرورش و تقویت مهارت نویسنده‌گی و کوتاه‌نویسی، مفید است.

آزادگی

۱ خارکش پیری با دلق درشت
 لنگ لنگان قدمی برمی داشت
 کای فرازنده ی این چرخ بلند
 کنم از جیب نظر تا دامن
 ۵ در دولت به رخم بکشدی
 حد من نیست ثنایت گفتن
 نوجوانی به جوانی مغرور
 آمد آن شکرگزاریش به کوشش
 حنار بر پشت، زنی زین سان کام
 ۱۰ عزت از خواری نشناخته ای
 پیر گفتا که چه عزت زین به
 کای فلان چاشت بده یا شام
 شکر گویم که مرا خوار ساخت
 داد با این همه افتادگی ام
 پشته ای خار همی برد به پشت
 هر قدم دانه ی شکری می کاشت
 وی نوازنده ی دل های نرند
 چه عزیز می که نکردی با من
 تاج عزت به سرم بهنادی
 کوهر شکر عطایت سخن
 رخس پندار همی راند ز دور
 کفت کای پیر خرف کشته، خموش
 دولت چیست؟ عزیزیت کدام؟
 عمر در حنار کشی باخته ای
 که نی ام بر در تو بالین نه
 نان و آبی که خورم و آشام
 به خسی چون تو گرفتار ساخت
 عتد آزادی و آزادگی ام
 جامی

۱- پیر خارکش دارای چه ویژگی‌های ظاهری بود؟

۲- با توجه به شعر، شخصیت پیر و جوان را با هم مقایسه کنید.

۳- چگونه می‌توان به آزادی و آزادگی رسید؟

۴-

دانش‌های زبانی و ادبی

نکته‌ی اول

به واژه‌های زیر توجه کنید :

نوازنده، دولت، آزادی

این کلمه‌ها امروزه چه معنایی دارند؟ در این شعر به چه معنا به کار برده شده‌اند؟

واژه‌ها در زبان و در طول زمان دچار تغییر و تحوّل می‌شوند. گاه این تغییر در تلفّظ آن‌هاست؛

مثلاً امروزه شما می‌گویید «خانه» اما در گذشته این واژه «خانه» تلفّظ می‌شد.

گاهی نیز این تحوّل در معنای کلمات اتفاق می‌افتد. مثلاً نوازنده امروزه به معنای کسی

است که یکی از سازهای موسیقی را می‌نوازد اما در این شعر به معنای «نوازشگر و مهربان» است.

«دولت» امروزه به معنای مجموعه‌ای است که اداره‌ی یک کشور را برعهده دارد اما در این شعر

به معنی «سعادت و نیک‌بختی» است.

آیا می‌توانید بگویید واژه‌ی «آزادی» امروزه و در این شعر چه تفاوتی با هم دارند؟

نکته‌ی دوم

به این واژه‌ها توجه کنید :

«پشت، پشته»، «خوار، خار»

در این کلمات، حروف مشترکی دیده می‌شوند که از یک جنس هستند. به این نوع واژه‌ها

که شعر و نثر را زیباتر و خوش‌آهنگ‌تر می‌کند، جناس می‌گویند.



۱- کلمه‌های مشخص شده در شعر زیر از نظر معنی چه تغییری پیدا کرده است؟

پادشاهی پسر به کتب داد لوح سیمینش بر کنار نهاد
بر سر لوح او نوشته بر زر جور استاد به ز مهر پدر

۲- درباره‌ی راه‌های رسیدن به عزت و آزادگی بحث و گفت‌وگو کنید.

۳- چه پیوندی میان محتوای درس «اخلاق رایانه‌ای» با شعر این درس، می‌توان یافت، گفت‌وگو کنید.

- ۱- کلمه‌های تازه‌ی شعر را انتخاب کنید و معنی آن‌ها را بنویسید.
 - ۲- یک تشبیه از درس بیابید و دو رکن اصلی آن را بنویسید.
 - ۳- بیت سوم و چهارم درس را معنی کنید.
 - ۴- بیت‌هایی را که ردیف دارند، بیابید و قافیه‌ی آن‌ها را مشخص کنید.
 - ۵- در نمونه‌های زیر سجع و جناس را بیابید.
- الهی چون تو حاضری چه جویم و چون تو ناظری، چه گویم؟
 علامه حسن‌زاده‌ی آملی

سروچان من چرا میل چمن نمی‌کند هدم گل نمی‌شود، یاد سمن نمی‌کند
 حافظ

- ۶- بیت اول درس را به صورت نقاشی ارائه کنید.
- ۷- املا :

– دو کلمه‌ی «قدر» و «غدر» را نباید به جای هم به کار برد، زیرا «قدر» به معنای ارزش و «غدر» به معنای نیرنگ و بی‌وفایی است.

– تمرکز و دقت هنگام نوشتن املا، امکان درست‌نویسی کلمات را افزایش می‌دهد.



شعر خوانی

راز ماندگاری

آب شد برفِ زردکوه سپید
نمکِ یخ‌ها چه سر به زیر و صبور
چشمه‌ها آمدند پایین‌تر
ببین آن راه‌های پچ‌پچ
نرم نرمک در آسمان پیچید
چشمه‌ها ضرب در هزار شدند
جویباران به دامن صحرا
دست در دست یکدیگر دادند
ما همان چشمه‌های کم‌آبیم
ما اگر ضرب در هزار شویم
تکه یخ‌ها به گریه افتادند
جسای خود را به چشمه‌ها دادند
دامن کوهسار را شستند
کم‌کم راه خویش را بستند
بوی سبزی علفزاران
متولد شدند جویباران
رشته در رشته، تار و پود شدند
عقد بستند و «زنده رود» شدند
زندگی، جمع دوستانی ماست
ماندگاریم و جسای ما دیاست
سعید یابانگی



حکایت

نام خوش بو

یکی از عارفان (بُشرین حارث) روزی در راه کاغذی دید که نام مبارک پروردگار (بسم الله) بر آن نوشته شده بود و مردم پابر آن می نهادند و می گذشتند. ایستاد و کاغذ را برگرفت و آن کاغذ را معطر گرداند و اندر شکاف دیوار نهاد تا از آسیب پای رهگذران در امان باشد.

مدت ها گذشت. شبی به خواب دید که ندایی به او می گوید: «ای دوست! نام من خوش بو کردی و مرا بزرگ داشتی و حرمت نهادی. ما نیز نام تو معطر گردانیم در دنیا و آخرت تو را بزرگ و گرامی خواهیم داشت».

رساله‌ی قُشیریه